## دفتر و دیوان

# اخلاق‌مداری چون سعدی

**طریقت جز این نیست درویش را / که افکنده دارد تن خویش را**
**بلندیت باید تواضع گزین / که آن بام را نیست سلم جز این**

فاطمه راکعی
شاعر

تواضع و فروتنی از جمله موضوعات پر تکرار در کلام شاعران و حکمای ایران و جهان است. اگر قرار باشد درباره چنین صفتی و چگونگی توسعه آن در یک جامعه صحبت کنیم، باید نگاه‌ها را از روی انتخابی بودن این صفت برداریم. چرا که صفتی با ویژگی‌های این چنینی اساسا انتخاب کردنی نیست. تواضع باید در درون افراد وجود داشته باشد، تواضع باید در درون آدمیان توسعه پیدا کند بنابراین باید دنبال نهادینه کردنش باشیم. بسیاری از مردم درباره فروتنی از باور اشتباه شکل گرفته در ذهنشان پیروی می‌کنند. آنها گمان می‌کنند تواضع و فروتنی صرفا مختص افراد فرودست و فقیر جامعه است. درحالی که حقیقت این نیست. در مورد وجود فقر شکی نیست اما نبود تواضع و فروتنی در افرادی شایع است که دچار فقر فرهنگی هستند. سعدی از جمله شاعران پارسی گوی است که درون‌مایه شعر خود را متوجه اشاره به رفتار و اخلاق صحیح در بستر اجتماعی کرده است. نکته‌ای که در این مورد باید به آن توجه کرد سخت بودن اجرای فرامین اخلاقی مورد توجه سعدی، در بستر جامعه است. تواضع از جمله همین رفتارها است. چرا که چنین صفتی بیش از هر ویژگی دیگر به ایثار و فداکاری شباهت دارد. تواضع در پاره‌ای موارد پاگذاشتن روی خواسته‌های انسانی است چون انسان بر یکی از ویژگی‌ها و فاکتورهای منحصربه‌فرد خود پا می‌گذارد تا آن ویژگی را به رخ دیگران نکشد. رفتار متواضعانه گونه‌های مختلفی دارد که یکی از آنها از سایرین ارزشمندتر است. تواضع وقتی ارزش بیشتری پیدا می‌کند که آگاهانه و از روی علم صورت بگیرد. سعدی در بیت بالا معتقد است، افراد متواضع علاوه‌بر ویژگی‌های دیگری که دارند از توانمندی روحی و معنوی منحصر به فردی برخوردار هستند. تواضع در مواردی کارکرد بیشتر و مفیدتری دارد که فرد متواضع از مرتبه بالایی برخوردار باشد چرا که مطمئنا بروز چنین ویژگی‌ای از سوی یک مسئول چشم‌نوازتر است. فرودست بودن در موقع نداری و فقر هنر چندانی نمی‌خواهد. هنر آنجاست که افراد زیادی زیر دست باشند و تو با آنان متواضعانه رفتار کنی. زمانی که فرد با وجود نخبه نبودن خود را با این لفظ خطاب می‌کند. درواقع دارد درگیری سفت و سختش با غرور کاذب را هویدا می‌کند. با وجود شاعران و حکیمان اخلاق‌مداری چون سعدی، حافظ و ... دیگر چه احتیاجی به سخنوری مدیران است. استفاده مناسب از نصایح حکیمان پارسی گوی خود راهنمایی خوبی برای یک زندگی اجتماعی ایده‌آل است. متواضع بودن از رفتارهای بیرونی نظیر سخن گفتن، حرکات و کردار مشهود است. سعدی نیز معتقد است حرکات بیرونی از صفت درونی تواضع برده بر می‌دارد. نکته اینجاست که تواضع اساسی با کارکرد اجتماعی باید از سطوح مدیریتی آغاز شود. خصوصا در مواجهه با کسانی که به لحاظ دارایی و جایگاه اجتماعی در وضع پایین‌تری نسبت به مدیران برخوردارند. رفتار براساس مرام و مسلک درویشی درست به معنای نبود تکبر است. منظور آن است که مسائل را با نگاهی ساده و صمیمی پردازش کنید نه با پیچیدگی و خود پر گمبینی. کلمه تواضع به‌حدی در مواجهه با رفتار پیچیدگی پیدا کرده و در آن تنیده شده که به سادگی قابل جداسازی از آن مفهوم نیست. تواضع و رفتار درویش مسلکانه نیازمند عزت‌نفس فراوانی است.

## امروز چه می‌کنی

# می‌خواهم مفید باشم

بهرام دبیری
نقاش

پاییز برای من فصل پر کاری است. مثل همیشه، به نحوه ارایه کارهایم فکر می‌کنم. همین حالا دارم به پیدا کردن مکان مناسبی فکر می‌کنم که بتوانم مجموعه بزرگی از سرامیک، بلور و... را در معرض دید عموم قرار دهم. این کارها را در همراهی با پسرم «روزبه» انجام داده‌ام. به جاهم‌ها و ظرف‌ها که نگاه می‌کنم، به تراش روی تن هر که خیره می‌شوم، شباهت زیادی بین آنها با موضوعات مطرح در اجتماع می‌یابم. هر کار اصل، اصالت خوب خودش را نشان می‌دهد. درست مثل رفتار خانواده‌های ریشه‌دار که وارد شدن به اجتماع را برای اعضای خانواده فراهم می‌کنند، خانواده‌هایی که در درونشان همه‌چیز سر جای خودش است. گاهی اوقات به این موضوع می‌اندیشم که زندگی همه ما شبیه یک نمایش تمام‌عیار است. لازم نیست پشت صحنه درست و دقیق باشد، همین که در جلوی صحنه همه‌چیز مرتب باشد، کافی است، پشت‌صحنه ویران را می‌شود پنهان کرد. پاییز برای من شلوغ‌ترین فصل هاست. نمی‌دانم چرا؟ شاید چون تمام نمایشگاه‌ها- نمایشگاه‌های من و بقیه همکاران و دوستانم و خیلی از فعالان حوزه نقاشی و سایر هنرهای تجسمی- در این فصل دایر می‌شوند. وقتی با دوستان و آشنایانم هم‌صحبت می‌شوم، خیلی‌هایشان می‌گویند، نباید خودت را در مرکز توجه قرار دهی یا نباید درباره کارهایت با رسانه‌ها صحبت کنی. نباید شلوغ باشی. نباید... نباید... اما من به گونه دیگری می‌اندیشم. به نظر من باید شلوغ باشی و درباره هنر، کار و حرفات با تمام اقشار جامعه‌ات صحبت کنی. باید تمام آنها را با کارهایت درگیر کنی... اگر مبرم نیست، حداقل باید کارت را به آنها معرفی کنی... مهم نیست چه‌درصدی از آنها کاری که ارایه می‌دهی را درک می‌کنند. مهم این است که کار خودت را به درستی انجام دهی. از میان همان‌ها، کسانی هستند که تو وکارت را درک کنند. الان با تمام روزنامه‌ها حرف می‌زنم و درباره کارهایم توضیح می‌دهم. چرا؟! چون دوست دارم فصل درخشانی را پشت‌سر بگذارم. از شما سوالی دارم؛ تا حالا برایتان پیش آمده نسبت به کاری که ارایه می‌دهید به آن حد از اعتماد و اطمینان رسیده باشید که بر سر جایی که بنا است آنها را ارایه دهید، شک کنید؟ من دقیقا به چنین وضعیتی دچار شده‌ام. از کار خود راضی‌ام و می‌دانم مجموعه‌ای که با همراهی پسرم آماده کردم کار خوب و موفقی است. اما آیا واقعا جایی هست که بتواند این مجموعه را به بهترین نحوه نمایش بگذارد؟ در حال حاضر دغدغه دیگری هم دارم. یک دغدغه مطبوعاتی می‌خواهم مجموعه ۴۰ سال حضورم در مطبوعات که شامل مصاحبه‌ها، یادداشت‌ها و... است را در یک کتاب جمع‌آوری کنم. می‌خواهم تأثیر این ۴۰ سال حضور را ببینم. می‌خواهم ارزیابی‌اش کنم. امیدوارم تمام سخنانی که در این سال‌ها از زبانم بیرون آمده، ارزیابی مفیدی به من و مخاطبانم ارایه دهد.

> **وقتی با دوستان و آشنایانم هم‌صحبت می‌شوم، خیلی‌هایشان می‌گویند، نباید خودت را در مرکز توجه قرار دهی یا نباید درباره کارهایت با رسانه‌ها صحبت کنی، نباید شلوغ باشی، نباید... نباید... اما من به گونه دیگری می‌اندیشم**

## امروز با مولانا

گر نبودی این بلندی‌های ما / کی بدی این بارنامه آب را
کیسه‌های زر بدزدید از کسی / می‌رود هر سو که همین کو مفلسی
یا بریزد بر گیاه رسته‌ای / یا بشوید روی رو ناشسته‌ای

## یک خبر | یک نگاه

# خرافه یا واقعیت

سایتس ورلد ریپورت، با انتشار گزارشی که در «ایسنا» بازنشر یافت، موضوع خرافه را مورد توجه قرار داده؛ در این گزارش آمده است: نتایج به دست آمده از یک بررسی نشان می‌دهد ماه تولد می‌تواند احتمال ابتلای فرد به برخی از اختلال‌های روانی را تعیین کند. «شنیا گوندا»، کارشناس ارشد این مطالعه گفت: مطالعات زیست‌شیمی نشان می‌دهد فصلی که فرد در آن متولد می‌شود می‌تواند روی برخی هورمون‌های بدن همچون دوپامین و سروتونین تاثیر بگذارد. این امر ما را متقاعد ساخت که فصل تولد تاثیر طولانی مدتی روی روان فرد خواهد گذاشت.

از سویی بنابر اعتقادات سنتی، علم ستاره‌شناسی حاکی از آن است که ماه تولد ممکن است بر نوع رفتارهای شخصیتی فرد تاثیرگذار باشد و اکنون بررسی‌های علوم پزشکی هم از تاثیر ماه تولد بر خلق و خوی افراد حکایت دارد.

در این بررسی فصل تولد ۴۰۰ نفر با نوع رفتارهای آنان تطابق داده شد و به نظر می‌رسد متولدین ماه‌های فصل تابستان نسبت به افراد دیگر با «اختلال اداری خوبی» روبه‌رو هستند. همچنین افرادی که در فصل زمستان متولد می‌شوند در مقایسه با متولدان دیگر فصل‌ها کمتر حساس و آسیب‌پذیر هستند در حالی که متولدان فصل پاییز کمتر دچار افسردگی می‌شوند.

بنا بر اعتقادات رایج که نزد بیشتر ما، بوی خرافه می‌دهد، سال و ماه تولد تاثیرات ویژه‌ای بر خلق و خو و رفتار افراد دارد. بر همین اساس برخی از جوانان رسم داشتند هنگام ایجاد ارتباط با دیگران با دانستن ماه و سال تولد آنها، پیش‌بینی‌هایی درباره نوع رفتار و شخصیت فرد ارایه دهند و گاهی دیگران را از ارتباط با متولدین برخی سال‌ها و ماه‌ها برحذر دارند. موضوع قابل توجه این است تا پیش از تایید تاثیر فصل و ماه تولد بر خلق و خوی افراد، چنین برخوردهایی نوعی خرافه گرایی محسوب می‌شد اما با این حال، بازار پیشگویی درباره رفتارها حتی نزد بخشی از جامعه که تحصیلات دانشگاهی دارند، داغ بود، حالا و با انتشار این گزارش که بخشی از نظرات پیشگویان رفتاری را تایید می‌کند، معلوم نیست خروج‌نسبی این نوع پیش‌بینی‌های رفتاری از حوزه خرافه به صحنه واقعیت، چه فضایی را رقم می‌زند.

## برش

# آنها مخالفت کردند

آندره مارلو

او زندگی اجتماعی‌اش را در هند و چین آغاز کرد. برای چه‌کاری به شولون رفته بود؟ شهر بزرگ برنجکاری چیزی نداشته که این فرد تحصیلکرده را اغوا کند... او در آن‌جا یکی از سازمان‌دهندگان و بیش از صرفا سازمان‌دهنده یکی از موسسان مومین تانگ بوده است. هربار که دولت کوشن‌شین خواه به تحریک شرکت‌های تعاونی ثروتمند و خواه به ابتکار خود علیه یکی از اعضای حزب به‌دخالت می‌پرداخته، دیده می‌شده که چنگ‌ای ظاهر می‌شود. برای کسانی که دولت با پلیس ناگزیرشان می‌کرده گرسنگی بکشند، او کار یا پول تهیه می‌کرده، یا دادن مبلغ لازم به‌رانده‌شدگان اجازه می‌داده که با خانواده خود به چین مهاجرت کنند.

هنگامی که اعضای حزب درهای بیمارستان‌ها را به‌روی خود بسته دیدند، او موفق شد بیمارستان تازه‌ای بنا کند. در آن هنگام او رئیس بخش «شولون» بود. با وجود تعیین سهمیه چون با عدم امکان تهیه مبلغ لازم مواجه شد از بانک‌های چینی استمداد کرد و آنها با دادن هرگونه وامی مخالفت کردند. آن‌وقت او املاک خود واقع در هنگ‌کنگ- دو سوم ثروتش- را به‌عنوان تضمین عرضه کرد. بانک‌ها پذیرفتند و بنای بیمارستان آغاز شد. ۳ماه بعد به دنبال یک مأمور انتخاباتی، عنوان ریاست از او پس گرفته شده بود؛ در همان هنگام مقاطعه‌کاران به او اطلاع دادند که به علت تغییراتی که در برآورد هزینه‌ها صورت گرفته ناگزیر لازم است قیمت پیش‌بینی شده را بالا ببرند.

**برشی از رمان فاتحان**

## شاتر

**در استان کرمان سود آوری پسته کاری، توسعه لجام گسیخته صنعتی و کشاورزی، افزایش جمعیت، خشکسالی و فقدان مدیریت صحیح مصرف آب دست به دست هم داده‌اند تا در صورت ادامه وضع موجود، افق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کرمان در آینده تیره و تاریک شود.**

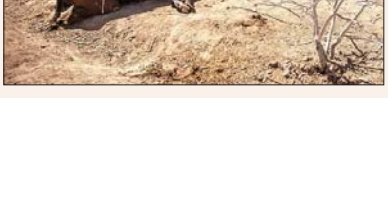

عکس: ایسنا

## داستانک

# دلخوشی‌های کوچک

سیدمحمد مرکیان | نویسنده

از آنجا که در زندگی همه آدم‌ها بحران‌هایی پیش می‌آید وُ راه گریزی نیست جز صبوری وُ ادامه دادن، پس شروع این سطرها را به دستِ گلایه نمی‌سپارم. گلایه چیزی را از میان ما بر نمی دارد، ذره‌ای کوچک را از دوش‌هامان.

فرقی نمی کند می آیی یا می‌روی. به وقتِ آمدنت ساخته ای وُ وقتِ رفتنت از دست داده ای وُ یا به وقتِ رفتن ساخته‌ای وُ وقتی باز می گردی چیزی برایت نمانده. مهم نیست کجای زندگی ایستاده‌ای. مهم این است که از دست دادن جزوی از به دست آوردن است. در نخست از خودم می گریختم وُ به آدمی یا آدم‌ها پناه می‌آوردم. اما گریزگاهی نبود وُ نیست. از آدم‌ها گریختم وُ به خلوتم برگشتم.

همین حالا هم آمده‌ام به کافه ای در یکی از خیابان های پُر تردد که همه تان یک بار را از آن گذشته‌اید. یک کافه پیدا کرده‌ام که به خلوتش گریخته. کوچک. آرام. خالی از آشنایی که مرا بشناسد. نشسته‌ام وُ همه مان را مُرور می کنم.

از این که مجالِ محبتی بود وُ مجالِ دیداری. از این که فرصت کوتاهی برای دوست داشتن وُ دوست داشته شدن. از اینکه محبتی به من شد وُ من بی خبر بودم وُ سطرهایی برایتان نوشتم وُ هرگز به دست هاتان نرسید، فقط احساسِ زنده بودن می کنم.

انسانی که زنده است وُ بی خبر. بی خبر از دلِ آدم‌ها وُ فکرشان وُ جا وُ مکانشان. من فقط توانستم کمی از خاطرات را بسرای خودم بردارم. کمی از دوست داشتن را وُ به زودی چمدانی که سالهاست دسته ی مشکی اش را به دست می گیرم را باز از سفر پُر کنم.

من آمدم وُ باز دارم آرام آرام می‌روم. می‌روم وُ هرچه را توانستم از خودم گذاشتم که بماند وُ هرچه از شمایی که ملاقات کرده ام وُ دوست داشتم را برداشتم.

از اینکه امید بودن، بی نیاز به حضورِ تن، در وجودم هنوز هست خوشحالم وُ مطمئنم که نرسیدن به شکلِ درست وُ واضحی از امید، آخرین امیدی است که من را به ادامه دادن وامی دارد.

ادامه انسانی کوچک، در دنیایی کوچک‌تر از نقشه هایی که به دیوارِ کتابخانه های تهران خورده است.

## داستان کوتاه

# دوره فردین بازی تموم شد!

**طرح نو | رضا نامجو** | زندگی در شهری با تفاوت‌های قومی و فرهنگی زیاد، شهروندش را انگشت به دهان می‌گذارد. در یکی از روزهای معمولی یک زندگی کاملا معمولی اتفاقات تلخ و شیرین زیادی می‌افتد که می‌توان طبق عادت معمول از کنارشان نگذشت. قضیه به شبی بازمی‌گردد که برای دیدن کنسرت یکی از موزیسین‌های مشرق زمین به تالار بزرگ وزارت کشور رفته بود. به بیان درست‌تر موضوع به ساعت‌های پایانی شب و دقایق بازگشت به خانه مربوط می‌شد. ساعتی از نیمه‌شب گذشته بود و تنها راه رسیدن به خانه، سوار شدن به اتوبوس‌های تجریش- راه‌آهن و در ادامه سوار شدن به تاکسی‌های خطی راه‌آهن- کیانشهر بود. بعد از ۵ دقیقه انتظار، اتوبوس آمد و جوانک سوار شد. در سال‌هایی که کسی حاضر نیست از روی صندلی‌اش بلند شود تا فرد سالخورده‌ای به جای او بنشیند جوان کارگری که خریدهای شاهش را در دست داشت به احترام او که سن و سالش کمتر بود، بلند شد و چون خستگی را در حرکات پای جوان دید صندلی‌اش را به او داد. بیشتر از هر حس دیگری تعجب کرد و با خود گفت: «این اولین باره که با چنین حرکتی از یه جوون مواجه می‌شم. اونم جوونی که قیافش داد می‌زنه اگر خستگیه تنش بیشتر از من نباشه کمترم نیست.» چشم‌هایش از شادی برق زد. نه به خاطر نشستن روی صندلی بلکه به آن خاطر که شاهد چنین ایثاری بود! جوان کارگر با لبخندی رضایت‌بخش ایستاد و تا مقصد انتظار کشید. غرق در شادی‌اش بود که پیرزن سالخورده از کنارش گذشت و به جلوی اتوبوس رفت.

جویده جویده با راننده صحبت کرد. آنچه از سخنان پیرزن دستگیرش شده بود حکایت از دلخوری او از بددهنی مرد میان سالی داشت که در انتهای اتوبوس (در بخشی که معمولا خانم‌ها حضور دارند) نشسته بود. پیرزن گله می‌کرد و راننده خسته به او می‌گفت: «سخت نگیر اتفاقی نیفتاده». به ناچار به عقب اتوبوس بازگشت و مرد میانسال را مخاطب قرار داد: «برو جلوی اتوبوس راننده باهات کار داره». مرد میانسال که رفتارش هیچ‌نشانی از جاافتادگی و متانت نداشت با حاضر جوابی غیرمصادف با سنش جواب پیرزن را می‌داد و می‌گفت: «منو از راننده نترسون مثلا می‌خواد چیکارم کنه. بروبشین سر جات...» پیرزن که تلاش‌هایش را کرده بود از حرف‌زدن با مرد میانسال منصرف شد و سر جایش نشست. چهره مسافران خسته اتوبوس نشانی از امید نداشت. تنها کاری که از دستشان برآمد نگاه خسته و بی‌مایه به مرد میانسال بود. جوان نشسته بر صندلی با خود گفت: «دوران فردین بازی تموم شد! مردم آنقدر بدبختی و مشکل دارن که سر و کله زدن با بقیه به خاطر رفتار زشتشون جزو خیالاته». حتی راننده هم حال و حوصله حرف زدن با مرد میانسال را نداشت. مسافرهای اتوبوس با رسیدن به میدان راه‌آهن از جایشان بلند شدند و با گفتن «خسته نباشید» به راننده، اتوبوس را ترک کردند.

حالا باید سوار خطی‌های راه‌آهن- کیانشهر می‌شد. به ضلع غربی میدان رفت و منتظر ایستاد. موتوری‌ها دایم فریاد می‌زدند: موتور...موتور. رفتار یکی از عابران شیک‌پوش نظرش را به سمت خود جلب کرد. او که کت و شلواری آهار کشیده و خوش فرم به تن داشت وقتی دید موتورسوار از فریاد زدن خسته شده خواست به او کمک کند. گفت: موتور...موتور. با دیدن این رفتار گل از گل مرد موتورسوار شکفت و شروع به خندیدن کرد. کمی با هم صحبت کردند تا خودروای که قرار بود دنبال مرد شیک‌پوش بیاید آمد و او را برد. جوانک هم سوار تاکسی شد. دو قدم جلوتر مرد بلند قامت و سنگین وزنی به شیشه خودرو نزدیک شد و با زبان عربی شروع به صحبت کرد. راننده تاکسی شیشه را بالا داد و زیر لب چند فحش آبدار نثارش کرد. صدای موسیقی کر کننده‌اش را تا آن جا که می‌توانست بالا برد و در حالی که شیشه‌های خودرو بالا بود، سیگاری آتش زد. کرایه راه‌آهن- کیانشهر ۱۶۰۰ تومان بود. جوانک یک اسکناس ۲هزار تومانی به راننده داد و از خودرو پیاده شد. راننده پس از کمی کندو کاو سکه به او داد و پایش را روی گاز گذاشت. خیابان تاریک بود اما می‌شد سکه‌ها را تشخیص داد. راننده دو سکه ۱۰ تومانی به او داده بود...

عکس: امیر جدیدی | شهروند